

گلد



این گونه منتظر باشیم (۲)

رضیه برجیان

گفتیم که ظهور در گرو عمل ماست. آری در گرو عمل ما نه حرف و ادعا؛ این که آیا این روایت رسول خدا ﷺ را جدی می‌گیریم که «من اصبح و لم یهتّم بامور المسلمین فلیس بمسلم؛ هر کس در حالی صبح کند که سرنوشت مسلمانان برایش مهم نباشد مسلمان نیست.» یا نه بی‌خیال مسلمان بودن می‌شویم؟ بی‌خیال بی‌خیال؟! وقتی می‌توان خیلی راحت ادعای مسلمانی کرد نه حتی بالاتر، ادعای منتظر تحقق جامعه آرمانی شیعه را، آدم چرا باید به خودش زحمت بدهد که فراتر از ادعا قدمی بردارد؟

اما این انتظار که ادعای ما نتیجه‌ای داشته باشد و سودی برساند، دیگر بی‌انصافی است که بهشت را به بها می‌دهند نه به بهانه چه رسد به ادعا که وقتی با هیچ تلاشی همراه نگردد ضرر نیز می‌رساند. نه به آنان که ادعای ما را باور کرده‌اند، بلکه به خودمان که پیش‌تر از آن‌ها و بیش‌تر از آنان بعد از مدت زمانی این دروغ را باور می‌کنیم و خوب هم باور می‌کنیم و ادعایمان می‌شود سدی بین خود و خدایمان تا دیگر او را شناسیم و حضورش را لمس نکنیم، در لحظه‌هایی که جز احساس حضورش ما را از لغزش و ضربه زدن به خودمان باز نمی‌دارد. و من حرفی بیش از این ندارم که بیایید حداقل یک روز از هفته را مسلمان باشیم.

* اصول کافی، ج ۲.

نسیم

خدیجه سادات حسینی

طعم دلنگی همیشه برایم تلخ بوده؛ اما حالا طعم دیگری دارد؛ تلخ و شیرین. تلخی‌اش را از فراق مولا به یادگار داریم و شیرینی‌اش را از امید به آمدنش! گفتم امید؛ نسیم خنکی که در غربت آقا که هم‌چون گرمای سوزان می‌ماند، روح انسان را نوازش می‌دهد. امید به آمدنش خون را به رگ‌های زندگی جاری می‌کند. امید آمدنش مانع از کارهایی است که نباید رخ دهند. امید به آمدنش بشارت زندگی عادلانه‌ای را می‌دهد که در سایه‌سار وجودش آشکار می‌شود. جاده‌های خاکی جمکران دلم را می‌برد پیش آقا! گویی راه نجات را به آدمی نشان می‌دهد. امید، امید، امید... واژه‌ای ناب و مثل خود آقا منجی! امید به این که آقا دعایمان می‌کند و از یادمان غافل نیست، آرامشی وصف‌ناپذیر به من می‌بخشد. امید به این که آقا دست‌گذاری‌ام را که به سمتش بلند کرده‌ام، رد نمی‌کند، وجودم را پر از شادی می‌کند.

این گونه منتظر باشیم (۱)

رضیه برجیان

هر سال او همه را راهی می‌کرد... ۱۹ سال انتظار و تلاش؛ دیگر امیدی برایش نمانده بود. می‌خواست نرود که بهش مژده حضور دادند. و این بار شوق او را برد تا محضر محبوب. می‌خواست از این همه سال جستن و نیافتن گله کند که شنید: سال‌هاست منتظرت هستیم چرا زودتر نیامدی؟! و این بار فرصت بود که به این همه حج نیمه تمام بباندد. چه آن که خداوند حج را واجب کرده بود تا مردمان پس از طواف کعبه به خدمت امام خویش رسند. و این داستان، فقط داستان علی‌بن‌مهزیار نیست؛ که ما نیز بارها و بارها شاید از کنار امام خویش گذشته‌ایم و این عبور، تنها یک دلیل دارد؛ عبور هر روزه ما از کنار آن چه می‌دانیم مورد رضایت امام ماست. چه این که ما با این عبورها، عبور از امام خویش را تمرین می‌کنیم و ندیدن ایشان را.